

بجسبه غیر مختصه و کلا فی غیره من المفروضات و هو الباطن عن کل فهم مفهوم  
 باعتبار او غیر مختصرت دران و در بر او از مفروضات و اوست باطن از هر فهم مفهوم  
 الا من رزق الله تعالی فهم الامر علی ما هو علیه و هو ان یری ان العالم صریح  
 که از ان کسب کرده اند و در ان تعالی فهم ان امر بر آنکه آن امر بر آن است و آن فهم است که در نزد  
 الحق و هو الیه العالم و الیه الاله العالم هو الاله العالم هو الاله العالم و هو الیه  
 حق است و برین عالم برین اسم ظاهر است و صورت عالم همان اسم ظاهر است و برین  
 العالم هو الاله العالم من حیث هو المطلق عن التعین بالظاهر و الباطن  
 عالم همان اسم باطن است از حیثکه ارتقا من است از تعین ظاهر و باطن  
 و لکن فی الجمع بینهما هو العین المنعین المطلق مطلقا فی عین تعین بعین  
 و صحت در جمع میان آن هر دو است و غیر تعین مطلق در آنکه مطلق در عین عین او بعین  
 کل عین من اعیان العالم فانهم و الله الملمع حضرت حق سبحانه و تعالی  
 هر عین از اعیان عالم بس فهم کن و الله تعالی الهام کننده است  
 و ظاهر است در فهم عموم و مدرك و مخفی است و باطن از هر فهم و ادراک که از فهم که عالم  
 صورت حق و مظهر و الیه او در اندر در مقام اشتمال رسوم و آثار مستحی و بر او مظهر است که مظهر  
 به صحت من شده و در در جمیع نظرها و قولیه که با برین فهم است که هر یک که در حق  
 سخن میگوید و فعل پیدا کند که با اینان میگویم اما باید دانست که این فهم نیز یک  
 و سخن حق است که حقیقت از آنکه حقیقت ذات حق ابدی از ادراک فهم پرده و از حقیقت  
 افزون است آن که چون در استارت نایدت دم مزین چون در عبارت نایدت  
 فی اشارت می پذیرد فی نشان کی کسی زو علم دارد نه عیان و من شده او که

دیبا

و سخن بر وجه تفصیل در جمیع مظاهرش نیز نغز است زیرا که تفصیل مظاهر حق سبحانه  
 غیر متناهی است اگر چه بحسب اہمات نہایت بذریعہ انوار و القادعالم  
 اما ذکر الشیخ رضی الله عنه ادریس بعد فوج علیه  
 جز این نیست که ذکر کرد شیخ رضی الله عنه ادریس را بعد فوج عبید  
 السلام لنا سببه مخصوصه بینهما من حیث ان الصفه القدر و سببه نیل  
 السلام برای سبب مخصوصه میان آن هر دو از حیثکه در سبب صفت فرد سبب است  
 الصفه السبب حیة فی المعنی و المرتبہ فان السوح هو المبرم المنزہ عن ان یلم  
 صفت سبب است در معنی و مرتبہ بسبب سبب که بر او است بر او نیز از انکه در  
 نقص و القدر و من هو الظاهر المقدس عما تیرم فیہ من امکان نظری  
 نقص و فرد است ظاهر مقدس از آنکه دم کرده بود در ان از انکه گاه  
 ما الیہ یشینہ و اما سر اختصاص هذه الصفه با دم بسبب لاجل الکمال  
 بسوی او که در شین اندازد او را و اما سر اختصاص این صفت با در پس بر آنکه  
 الذي حصل له انما كان بطرفي المقدس وهو نور و من و ان سلخه  
 حاصل بود در او را جز این نیست که در بطرفی تقدیس و آن سلخه و سبب ادریس است  
 عن اللذ و مرات الطبیعیة و القایض العارضه له من المراج العنصری  
 از کدورت <sup>طبیعی</sup> عارضه که مراد است بشد از ان عنصری  
 قدوس یعنی مقدس است مشتق از تقدیس و تقدیس در لغت لظہر است و در اصطلاح  
 لظہر حق از هر چه باقی جناب او نیست از امکان و احتیاج و تقاضی که سبب مطلقا  
 آنچه مورد باشد از کمالات نسب با غیر او از جودت مجرود و غیر مجرود زیرا که حق سبحانه  
 و تعالی و کمالات ذاتیه او علامت از هر کمالی که مدرك کرد و بعضی دو هم و خیال جناب